



**سیدجواد نقوی**

روزنامه‌نگار

**در ادامه مجموعه گفت و گوها در باب غرب‌شناسی و با توجه به حواشی اخیر پیرامون اظهارات تازه حجت‌الاسلام میرباقری در فضای مجازی که مناقشاتی را نسبیت به نوع مواج‌ه فرهنگستان علوم اسلامی قم با غرب پیش آورد و به دوگانه تـجـر- سکولاریسم دامن زد، با حجت‌الاسلام سیدسیدپیمان غنایی عضو هیات‌مدیره فرهنگستان علوم اسلامی قم به گفت‌وگو پرداخته‌ایم که از نظر می‌گذرانید.**

+++

**روش غرب‌شناسی سیدمنیرالدین حسینی چه بوده است؟ برخی در فضای نخبگانی طلبگی برآندند که به بخش زیادی از نظرات ایشان هنوز توجه نشده است یا اگر توجه شده، مسیر مطلوبی را طی نکرده است.**

تعبیر «غرب‌شناسی» در آثار مرحوم حسینی شاید من ندیدم و بنابراین اینکه بگویم روش غرب‌شناسی ایشان چه بوده است، شاید- به یک معنا- دقیق نباشد. اما اگر بخواهم در مورد ایشان و تفکر ایشان توضیح بدهم به ذهنم می‌رسد که بگویم ایشان چه داشته است که از آن تعبیر به غرب‌شناسی می‌شود. ایشان نگاه خاصی به تمدن و دنیای جدید داشتند؛ واژه تمدن در آثار ایشان- از همان اوایل دهه ۶۰ و اواخر دهه ۵۰- هست. در بحث‌های ایشان این واژه [تمدن] هست و «تمدن مادی» و «تمدن الهی» می‌گویند و-به‌تعبیر من- سعی کردند یک دنیای جدیدی را بشناسند و شناخت خاصی از زمانه و دنیای امروز پیدا کردند. مستحضر هستید که ایشان در عین‌اینکه اهل مطالعه بودند و دروس حوزوی را نیز گذراندند و پیش اساتید شاگردی کردند، در عین حال اهل تامل و تفکر عمیق بودند. برخی افراد خیلی می‌خوانند، ارجاع می‌دهند و متن خوان هستند ولی برخی بیش از آنکه متن‌خوان باشند، متفکرند. مرحوم حسینی بیشتر اهل تفکر عمیق بوده و این در آثار ایشان مشهود است. در خاطرات زندگی ایشان هم مشخص است که از یک طرف اهل فکر و تامل در باب وضعیت جامعه اسلامی و مسلمین [بوده‌اند] و این را در ارتباط با دنیای جدید- به‌تعبیر من غرب [و] ازجمله استعمار، مستکبران، ملحدان و کفار همه این کلیدواژه‌ها هست و اینها نیز سابقه خیلی عجیبی [هم] ندارند. این مفاهیم یک قرن است که بین جریان روشنفکران دینی و مسلمان و علما و اندیشمندان اسلامی [رایج است]-نگاه می‌کردند که [به‌هرحال] ما باید [با این به‌اصطلاح «دنیای جدید»- حالا با هر واژه‌ای] که بگویید- چه بکنیم و چگونه برخورد کنیم. حالا این «دنیای جدید»، «تمدن جدید» ولی اینکه اسمش را «غرب» بگذاریم یا نه، در آثار مرحوم حسینی تأکیدی بر واژه «غرب» مشخصاً ندیده‌ام، اما خوب یک امر [مشخص است] چون واژه که اصیل نیست بلکه اصل آن مفهومی است که آن فرد اراده کرده است. ایشان به دنیای جدید صدرصد نگاه می‌کنند و توجه و دقت دارند و روش‌شان این بوده است که گفتیم، مسأله مورد تامل‌شان وضعیت مسلمین در ارتباط با دنیای معاصر- یا همان واژه غرب در اجازه دهید بگویم هرچند ایشان از این واژه استفاده نکردند و واژه تمدن مادی را استفاده می‌کنند- بوده است. در مبارزات سیاسی با الهام از حضرت امام یا قبل از آن با الهام از اندیشه‌های پدرشان- مرحوم آقا سیدنورالدین- وقتی در باب رابطه اسلام و فرهنگ اسلامی و جامعه اسلامی با تمدن جدید تامل می‌کردند تدریجا از روتیناها و لایه‌های سیاسی‌تر، بحث‌هایشان با لایه‌های عمیق‌تر بحث- لایه‌های علمی و فکر و مفاهیمی که در دنیای مدرن شکل گرفته‌است- معطوف شده است. در واقع از این طریق تدریجا هم در قیال محصولات عینی تمدن مدرن و محصولات تکنولوژیک و فناوری‌های آن و هم ساختارهای اجتماعی و روابط اجتماعی‌ای که در تمدن جدید- و به‌تعبیر ایشان تمدن مادی- وجود دارد و هم در لایه‌های عمیق‌ترش در مفاهیم تئوریک و نظام علمی و دانشی آن، تامل کردند و نقاد جدی بودند و شدند؛ آنها را همچون یک سیستم و کل مورد مطالعه قرار دادند و-اجمالا به‌تعبیری- یک نگاه فرآیندی به ریشه‌ها و مقومات و کارکردهای تمدن مادی پیدا کردند و این را بیان می‌کردند. این کلیت نگاه مرحوم منیرالدین حسینی به غرب است که- به‌عبارتی- از توجه به مباحث عینی تدریجا به مباحث عمیق‌تر و فکری‌تر وارد شدند و به نقد و بررسی آنها پرداختند.

**اگر بخواهم صورت‌سؤال را اصلاح کنم، روش مواج‌ه ایشان با تمدن -که فرمودید به صورت فرآیندی به آن نگاه می‌کردند و از مباحث عینی شروع می‌کردند و بعد به مباحث نظری می‌رسیدند- چگونه بوده است؟ مثلاً اگر ایشان با تکنولوژی مدرن یا شهر مدرن یا با همان ساختارهای مدرن که یک‌به‌یک در جمهوری اسلامی در حال شکل‌گیری بوده، یا حتی مسائل نظری تری مثل همین مسأله «آزادی، مواج‌ه پیدا کرده است، روش مواج‌ه ایشان چگونه بوده است؟**

من برداشت خودم را از آثار ایشان عرض می‌کنم. شاید نیاز به گفت‌وگوی بیشتری با دوستان و مجموعه برای این تعابیر باشد، اما [فعلاً] این تعابیر را حاصل برداشت‌های حقیر از برخی از متن‌ها- که از ایشان خوانده‌ام- بدانید. مواج‌ه ایشان کاملاً تحلیلی و نقادانه بوده است و در عین حال رویکرد تخریبی کور در بحث‌های ایشان وجود ندارد یعنی در بحث‌های خود [وقتی] مسأله‌ای از مسائل و موضوعاتی که در تمدن مادی وجود دارد را مطرح می‌کنند- معمولاً تحلیل غیر مستدل ارائه نمی‌دهند و عمدتاً استدلال عقلی برای آن می‌آورند- و تحلیل نظری می‌کنند. منتها این کار را متکی بر یک فرهنگ و اعتقاد مذهبی انجام می‌دهند. این [برداشت] درست است یعنی به‌تعبیری براساس یک فرهنگ و اعتقادات ناب شععی [باید] تجزیه و تحلیل عمیق مسائل و سپس مفهوم‌سازی و مفهوم‌پردازی در مواج‌ه با این تمدن، در روتینایی‌ترین لایه‌ها و بعضاً در لایه‌های عمیق‌تر [پرداخته‌اند]. ایشان همین مسأله آزادی که فرمودید [را] بحث کرده‌اند یا مثلاً بحث صنعت را مطرح می‌کنند و درباره آن بحث می‌کنند. ایشان اتفاقاً در حوزه فناوری‌ها- مثلاً راجع‌به فناوری اطلاعات و ارتباطات که امروزه سرآمد فناوری‌هاست و دارد همه دنیا را می‌گیرد- در بیش از دو دهه پیش در باب این فناوری بحث کردند و تئوری «بانک توسعه اسلامی اطلاعات» ایشان اساساً بدون بهره‌برداری از این فناوری- و البته آن‌گونه‌ای که ایشان خودشان آن را ترسیم می‌کنند- اصلاً قابل تحقیق نیست. پس می‌خواهم عرض کنم اگر مقصود این است و می‌خواهید چنین جوابی بشنوید که آیا ایشان کل مخالف استفاده از تکنولوژی‌ها و اجزای تمدن غرب و فناوری‌ها و

# اندیشه

**گفت‌وگوی «فرهیختگان» با سیدپیمان غنایی، عضو هیأت‌مدیره فرهنگستان علوم اسلامی قم**

# نباید رفتار داعشی با علم داشته باشیم



علوم و دانش‌ها بوده‌اند....

**می‌خواهم بدانم مواج‌ه ایشان چگونه بوده است. وقتی که مثلاً با «آزادی، روبه‌رو شده است یا با همین بحث توسعه فناوری ارتباطات مواج‌ه شده است.**

اصلاً تحلیل‌های ایشان جزء‌نگرانه و انتزاعی نبوده است.

**این نقد عمیق ایشان را بیشتر توضیح می‌دهید. وقتی ایشان با پدیده‌ای چون تکنولوژی روبه‌رو شده که جامعه را از یک سمت به انحطاط می‌کشاند و از یک سمت نیز چیزهای خوبی را برای جامعه فراهم می‌کند....**

ایشان روش تحقیق داشتند. مثلاً در تحلیل هر پدیده‌ای، می‌آمدند و روند پیدایش، تغییرات و تکامل آن را بحث می‌کردند و می‌گفتند که اگر شما روند پیدایش، تغییر و تکامل یک پدیده عینی یا یک مفهوم نظری را ببینید، شناخت عمیقی را از آن پیدا نکرده‌اید، یا اگر این پیدایش، تغییر و تکامل یک پدیده یا مفهوم را که نظاره می‌کنید، آثار و کارکردهای آن را همه‌جانبه ببینید بازهم تحلیل عمیقی را از آن انجام نداده‌اید. اگر ربط این موضوع را با سایر موضوعات ببینید، تحلیل دقیقی نکرده‌اید. ایشان پیچیدگی‌های موضوع را کاملاً مورد ملاحظه قرار می‌دادند. من اینجا یک جمله را از روی آثار ایشان بخوانم چرا که در آغاز آشنایی من با اندیشه‌های ایشان [برایم] خیلی جالب بود. یک شخصیت کلاسیک که ایشان خودشان می‌گفتند من در فقه پنج کلاس- همین دوره‌های آموزش رسمی جدید و غیرحوزوی را عرض می‌کنم- بیشتر نرفتم و آنها را نیز چون پدرم گفته بودم، رفته بودم و خوانده بودم ولی آنچه‌ان به شهادت بحث‌های علمی که از ایشان باقی‌مانده و برخی از شاگردان و همراهان ایشان- که متخصصان علوم دانشگاهی و حوزوی بودند- ایشان آشنا با مفاهیم پایه‌ای ادنیای مدرن بود، [از] ریاضی تا فیزیک [یا همه] کاملاً آشنا بود و درک عمیق داشت؛ این‌تعبیر «کاملاً آشنا» نه به این معنی که با جزئیات باشد، ولی درک عمیق داشت. این جمله را اجازه‌دهید من از ایشان برایتان بخوانم «امروز افق‌های وسیعی در علوم و قیل از آن در روش علوم پیدا شده است. اکنون گفته می‌شود تا زمانی که نتوانید شبی را به‌صورت آنالیز ریاضی درآورید و تناسبیات ریاضی و ضرایب فنی مربوط به متغیرهای آن را تعریف کنید، کار شما یک کار علمی نخواهد بود. با این وضع دیگر نمی‌توان از روش‌های نغایس الفنون و تجارب معمولی یا حتی تجارب حسی بدون وجود یک مدل تعریف‌شده در عرصه علوم جدید دفاع کرد.» ببینید ایشان یعنی در چند دهه قبل به‌عنوان یک شخصیت حوزوی درکش از دانش‌های جدید این‌گونه بوده است. یعنی درک داشته است که چه اتفاقی دارد در دنیا می‌افتد و آن‌وقت بر همین اساس دغدغه‌پی‌ریزی تمدن جدید داشته‌است؛ آن هم در چه سالی؟ سال ۱۳۶۱! [در] متن پیش‌نویس «اصول کلی تعین»،-تعبیری است که ایشان شاید به‌عنوان اساننامه برای فرهنگستان علوم اسلامی تنظیم کرده بودند- اصل اول آن اساساً همین است که بحث از پی‌ریزی تمدن جدید [می‌کنند] و آنچه این‌طور می‌گویند که «دتر»، مجامع فرهنگ غنی مذهب حقه جعفری اثنی عشری را اساس متقن جریان تبیین کیفیت پی‌ریزی تمدن حده در تمام شئون حیات می‌داند، و بعد این را توضیح می‌دهند که «این اصل بیانگر آن است که تحقق تمدنی که موجب رشد انسان در همه شئون حیات و در تداوم تاریخ است جز بر پایه‌های استواری- که حضرت حق، فطرت‌رشد را بر آن قرار داده است و توسط پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) به انسان ابلاغ شده است- نمی‌تواند پی‌ریزی شود.» یعنی دغدغه تمدن‌سازی از ابتدای انقلاب اسلامی در ذهن ایشان است و بعد ملاحظه که می‌کنند، می‌بینند که یک لوازم علمی دارد که صرفاً از طریق نظام علوم و دانش و مفاهیم مدرن و ساختارهای مدرن و تکنولوژی‌های مدرن دست‌یافتنی نیست. بنابراین با هر پدیده دنیای مدرن که مواج‌ه می‌داند، و بعد این را توضیح می‌دهند که «این اصل بیانگر آن است تمدن جدید یک نظام مفهومی و یک نظام دانشی جدید را پی‌ریزی کنند و حداقل تئوری آن را بدهند. پس کاملاً در مقام مواج‌ه با تمدن مادی- به‌تعبیر خودشان- در مقام پی‌ریزی یک نظام مفهومی و فکری و دانشی جدید هستند که- به‌لحاظ فکری- بتواند زیرساخت تحقق تمدن اسلامی قرار بگیرد. بنابراین مواج‌ه ایشان با آن تمدن، مواج‌ه با تک‌عنصری از عناصر دنیای مدرن نیست که [ببرسیم] مثلاً وقتی ایشان با مسأله آزادی مواج‌ه می‌شد چه کار می‌کرد. اصل مواج‌ه ایشان- به‌تعبیر خودشان- در بهره‌برداری، «مواج‌ه انحلالی» بوده است. به‌تعبیری چون خودشان تئوری کلانی داشتند که می‌گفتند «ما باید بتوانیم کل بسازیم.» [و] در عین حال تکامل‌نگر بودند و روند تکاملی را در تحولات عالم ملاحظه می‌کردند، ممکن بود برخی از اجزا و عناصر تمدن

مادی را هم گاهی اوقات بیابوند ولی قطعاً ترکیباتش را تغییر می‌دادند و با یک نظام فکری و مدل‌سازی جدید، آنها را در سیستم خودشان منحل می‌کردند.

**متفکران مسلمان از محمد ارکون گرفته تا مالک بن نبی و حسن حنفی در جهان اسلام و بعد فضل‌الرحمان و شهید بهشتی و شهید مطهری و دیگران، هر کدام یک شیوه و نگاهی در مواج‌ه با تمدن داشته‌اند، مالک بن نبی نیز خیلی تمدنی می‌دید. ما باید بدانیم اجزای این تمدن [به قول شما مادی یا الهی] دقیقاً کدام است و کدام‌یک از این اجزا اهمیت دارد. خیلی از متفکران ما رفتند و مثلاً به بحث از آزادی پرداختند ولی بعداً فهمیدند که آزادی یکی از مفاهیم زیرمجموعه در لیبرالیسم است. نکته دوم نیز این است که تمدن غرب خودش نیز خیلی نمی‌تواند بگوید که در پی چیست و خیلی از متفکران مدرنیته می‌گویند که مدرنیته در پی معنایی است که هنوز دارند آن را جست‌وجو می‌کنند [اما گویا نزد سیدمنیرالدین تکلیفش روشن شده است و معلوم است که چیست].**

اتفاقاً ایشان نیز در جاهایی همین نگاه را دارند.

**خیلی از افراد-مثلاً فوکویاما- کتاب نوشته‌اند و تازه به این نتیجه رسیده‌اند که هویت در لیبرالیسم غیرآشکار است یا دقیقاً مشخص نیست. خانم نوساوم کتاب نوشته که احساسات در لیبرالیسم نیست یا مثلاً متفکرانی مثل بیونگ چول هان دارند در مورد جامعه کنترلی فوکو و مانند آن صحبت می‌کنند [و می‌گویند] که اصلاً دقیق نیست. اگر این دو ساحت را در نظر بگیریم می‌توان این را قبول کرد که مواج‌ه مرحوم سیدمنیرالدین با حوزه تمدن نیز ممکن است خیلی مواج‌ه دقیقی نباشد. یعنی وقتی تازه ما خودمان فهمیده‌ایم که مدرنیته خودش به معنا و مقصد خودش توجه نکرده است و زیرشاخه‌های آن نیز مداوماً در حال تغییر است، این [مواج‌ه‌ای که مرحوم سیدمنیرالدین از دور داشته‌اند] خیلی نمی‌تواند راهگشا باشد.**

درست است. ایشان که می‌گوید تمدن و آن نگاه کل‌نگر، مقصودشان این است که تمام اجزای آن با هم هماهنگ هستند و اتفاقاً ایشان در همین «اصول کلی تعین»- که به‌عنوان اصول اساسی فکری خودشان تنظیم کردند- و حتی در نگاه فکری و فلسفی‌شان، به کرات به این اشاره می‌کنند که اساساً تمدن مدرن و اساساً تمدن مادی اقتضائش تشمت است و به همین علت نیز درنهایت تمدن مادی تمدن باطلی است و از تمدن حق شکست می‌خورد و نابود شدنی است. ایشان این تعابیر را خودشان در بحث‌هایشان دارند که علت اینکه مستحراً حق بر باطل در مقاطعی پیروز می‌شود و دوباره باز باطل برمی‌گردد و با شیوه‌های جدیدی خودش را نو می‌کند، همین است که اساساً آنها نمی‌توانند هماهنگی پیدا کنند و تشمت در ذات آن جریان است. اما این وجود تشمت و اختلافات بسیار زیاد در آن تمدن مادی، به‌آن معنا نیست که از آن طرف شما اجمالا- حداقل در مقاطعی از تاریخ و حداقل در سطح و لایه‌ای از مباحث و مخصوصاً جهت‌گیری‌شان (روی جهت‌گیری خیلی می‌ایستد که یعنی: تعلق محوری جامعه)- یک مسطحی از اشتراک پیدا نکنید. اگر غیر این باشد به‌تعمیر ایشان جامعه مادی شکل نمی‌گیرد. یعنی ایشان [از] تحلیل‌ها و مباحث انسان‌شناسی و فلسفه تاریخ و تکوین استفاده می‌کنند و آنچه‌تعلقات اجتماعی را مدار وحدت اجتماعی تفسیر می‌کنند و شما وقتی می‌بینید که یک سطحی از تعلقات مشترک با غایت مشخصی- ولو غایت زمینی مادی- بین مجموعه وسیعی از انسان‌ها پیدا می‌شود و این مبدا همکاری‌های جدی می‌شود و یک ساحت جدید اجتماعی ایجاد می‌کند ولو اینکه در درون آن شما انواع و اقسام اختلافات را ببینید و به همین دلیل نیز مدام یک چیزهایی از بین می‌رود و نو می‌شود. اینها سعی می‌کنند رشد کنند و خلاهای خودشان را تکمیل کنند ولی درنهایت- به‌تعبیر ایشان- نمی‌توانند ولی بالاخره سطحی از همکاری و هماهنگی را در لایه‌ها و مقاطعی اجمالا دارند. این هم به‌علت سسطحی از تعلقات مشترک است. پس تمدن و به‌تعبیری مدار شکل‌گیری تمدن، وجود سطحی از تعلقات مشترک میان مجموعه‌ای از انسان‌ها و ایجاد یک همدلی و همفکری [است] به‌گونه‌ای که بتوانند اجمالا یک‌سری از مفاهیم مشترک پیدا کنند. این واژه «اجمالا» بسیار مهم است. می‌خواهم بگویم به‌تفصیل همان چیزی است که شما می‌گویید. نمی‌توانید به‌تفصیل بگویید که هماهنگی حداکثری است یا کل متقنی است که نمی‌توان آن را شکست، بلکه پسر از تضادها و گفت‌وگوها و تفاوت‌ها درون خودش اجمالا وقتی خیلی از بالاتر نگاه می‌کنی، اجمالا می‌توانی یک کل ببینی. کل مستقر نیست. ایشان از آیه «ما لها من قرار» استفاده می‌کنند و می‌گویند که ما در این راه امام را ادامه می‌دهیم. آیا همه مثل همه هستند؟

ایشان می‌گویند که جریان الهی ممکن است برای آن فراز و فرود ظاهری زمینی را ببینید ولی در یک روند تاریخی مستحراً درحال تکامل است و [این مباحث] در بحث‌های تکامل ایشان قرار دارد. پس نگاه کل‌نگر ایشان نافی آن مطلبی که شما فرمودید نیست و ایشان کل‌نگری را در جهت‌گیری می‌بینند و در این جهت‌گیری تصویر یک تمدن قابل‌تصویر است با وجود اینکه در درون خودش اختلافات و تفاوت‌های جدی قابل‌تصویر است.

**من چند سالی هست پروژه‌ام را جامعه‌بازار قرار داده‌ام و روی اینکه چقدر بر تفکرات و مردم‌شناسی و انسان‌شناسی ما تأثیر دارد کار می‌کنم. یادم هست که در کتابخانه حرم کتابی را از مرحوم منیرالدین حسینی می‌خواندم و در آن مرحوم سیدمنیرالدین اشاره کرده بودند به جامعه‌بازار که زیست مردم را به‌خطر انداخته است. برای من خیلی جای تعجب بود که -نه به لحاظ روشی، بلکه به لحاظ نگرشی- آن مرحوم اینقدر جلو بوده است و به آنچه ما به‌عنوان پژوهشگر امروزه مدعی آن هستیم را چهل سال پیش فکر می‌کرده است. آیا با همان متر و معیار ایشان و با همان عمق، امروزه فرهنگستان و زیرمجموعه‌اش و آدم‌های مختلفی که آنجا کار می‌کنند، به مسائل توجه دارند یا اینکه تغییر نگرش پیدا کرده‌اند؟ شاید هم می‌گویند جاهایی می‌توان از اقوال و آرای مرحوم سیدمنیرالدین استفاده کرد و جاهایی نیز باید تغییر کنیم؟**

به نظر می‌رسد که اینجا در مجموعه شاگردان مرحوم آقای حسینی، با آن عمق کار می‌کنند. این جمله یاپانی‌تان دو سؤال است که آیا به ذهن‌شان می‌رسد که یک‌سری تفاوت‌ها و تغییراتی را باید در برخی جاها داد، این قسمت یاپانی قطعاً جواب منفی است و این در ذهن‌شان نیست. هرچند در ذهن‌شان هست که باید بحث‌ها را تکمیل کرد و احیاناً- به‌تعبیر خود آقای میرباقری- باید یک جاهایی را سوهان کشید و صیقل داد. به‌هرحال ماده معدنی همان‌طور که استخراج شده، عرضه نمی‌شود بلکه پالایش شده، فرآوری می‌شود تا قابل‌عرض‌تر شود. مرحوم آقای منیرالدین عمدتاً در فضای «روند پژوهشی» تولید شده است و این برای عرضه‌اش نیازمند تکمیل، تبیین و احیاناً در برخی خرده‌بحث‌ها [نیاز به] تصدیق دارند. ولی اینکه در آن مسیر و مفاهیم اصلی ایشان تجدیدنظری اتفاق افتاده باشد، من که تا به‌حال سراغ ندارم و حتی از آن طرف هست یعنی عمدتاً- همان سؤال اول شما که آیا با همان عمق پیگیری می‌شود یا خیر؟- اساساً دارند تلاش می‌کنند به‌آن عمق دست پیدا کنند. چون واقعیت این است که ایشان یک متفکر عمیقی بود که چهل‌سال پیش وقتی این حرف‌ها را می‌زد- برخی که اساساً درحال حاضر پرچمدار برخی مباحث هستند- در همان زمان در چهل سال پیش این بحث‌ها از طرف آنها مورد تمسخر قرار می‌گرفت اما خوب تدریجا رشد پیدا کرد و ایشان به‌واسطه همین عمق اندیشی، کثرت و عمق مطالب‌شان، اساساً در مجموعه فرهنگستان بعد از ایشان تلاش زیادی- حداقل در این دو دهه- می‌شود که عمق حرف‌های ایشان فهمیده شود. چون اساساً معتقدیم بدون فهم دقیق مباحث ایشان به‌دلیل اینکه این آدم به‌هرحال سطحی از نبوغ را داشته‌است- [راه به‌جایی نخواهیم برد]. گاهی انسان معمولی است که حرفش سریع و راحت فهمیده می‌شود و من یک‌بار تعبیری می‌کردم و برای برخی شاگردان مرحوم آقای حسینی که گفتم ایشان- به‌نظر حقیر می‌رسد- مثل [این است که در] یک فضایمایی شاگردانش را سوار کرد و به یک جایی برد و در این مسیر نیز یک توفانی به‌پا کرد، اینها نیز که همراهش بودند حین حرکت متوجه نشدند که چه شد و با رحلت ایشان گردوغبارها خوابیده است و اینها یک جایی فرود آمده که یک دو دهه‌ای است تلاش می‌کنند بفهمند که چه شد. یعنی ایشان از کجا بلند شد، کجا نشست، کجاها را هدف قرار داد و چه مفاهیم اصلی‌ای را تاسیس کرد و چفت‌وپیست اینها با همدیگر چه می‌شود و آن‌وقت اینها را با ادبیات علمی رایج حوزه و دانشگاه تطبیق کنیم که البته رگه‌های این همه در حرف‌های ایشان هست. بنابراین تلاش می‌شود که به آن عمق دست پیدا کنیم و بسه همان عمق با زبان قابل‌گفت‌وگو با جامعه تفاهم پیدا کند. در بحث‌های خود ایشان نیز بوده است که باید [زبان گفت‌وگو با جامعه] بتواند با برخی مفاهیم- که بالاخره مفاهیم و ادبیات تاسیسی هست- تطبیق پیدا کند تا قابل‌گفت‌وگو و تفاهم باشد و تلاش می‌کنند این کار را بکنند.

**فرمودید ایشان نگاه‌شان فرآیندی بوده و عمق زیادی داشته است. اما-خصوصاً در همین بحث اخیر آقای میرباقری- به‌نظر می‌رسد آقای میرباقری یک برآیندی را از غرب گرفته است و فرآیندش را راه‌را کرده است و برآیندش به این رسیده که ضاللت و گمراهی است و از ابتدای امر ما باید اول خودمان را خیلی دقیق مطالعه کنیم و بعد با یک نگاهی که آن نگاه هم کاملاً تست‌سیری و استحاله‌ای- یا به‌تعبیر شما «انحلالی»- به سراغ غرب برویم و انگار ایشان از فرآیند به برآیند رسیده است. آیا این گزاره اشتباه است و آقای میرباقری این را نمی‌گوید؟**

فرآیند و برآیند ممکن است یک تلقی در ذهن شما باشد که به‌طور خاص نمی‌خواهم در ابتدا در مورد آنها صحبت کنم. جناب استاد میرباقری- و نه صرفاً ایشان بلکه همه شاگردان مرحوم حسینی- در عین‌اینکه به مرحوم منیرالدین و تفکرات ایشان معتقدند در عین حال هر کدام از این شاگردان- همچون سایرین در این رابطه استادی و شاگردی- متناسب با دغدغه‌ها و حساسیت‌های ویژه‌تر خودشان بخش‌هایی از مباحث استاد خود را پرورش می‌دهند، بحث می‌کنند یا حتی گاهی اوقات اساتید دیگری نیز داشته‌اند و مجموع حرف‌هایشان عین حرف استادشان نیست، کما اینکه هیچ‌کس عمق هیچ‌وقت این‌گونه نیست. شما اگر شاگردان علامه طباطبایی را نیز ببینید- که سه‌چهار نفر از آنها در حوزه تراز هستند- مطالعه‌ی که بالاخره با ادبیات یا حساسیت‌های علمی و مفاهیم اصلی که روی آن تمرکز می‌کنند، در عین‌اینکه مثلاً همه شاگردان اعلامه و معتقد به دستگاه فلسفی ایشان و به تبع آن در ذیل دستگاه فلسفه صدراتی بحث می‌کنند، در عین حال تفاوت وجود دارد که این تفاوت طبیعی است. می‌خواهم عرض کنم بخشی از حساسیت‌ها و دغدغه‌های استاد میرباقری طبیعی است و [ممکن است] عین دغدغه‌ها و حساسیت‌های آقای حسینی نباشد. آقای پیرومند به‌عنوان شاگرد ایشان همین‌طور و آقایان دیگر نیز همچنین، هر کدام بخشی از مفاهیم استاد ممکن است برایشان اهمیت داشته باشد و امکان دارد خوانش خاصی نیز خودشان بکنند و تفصیلی بدهند. به‌هرحال اینکه بخواهیم بگویم عین آقای حسینی [باشند]، درست نیست. عین هر کس، خودش است. در مورد حضرت امام هم همه شاگردان حضرت امام به شاگردی ایشان افتخار می‌کنند و همه می‌گویند که ما در این راه امام را ادامه می‌دهیم. آیا همه مثل همه هستند؟